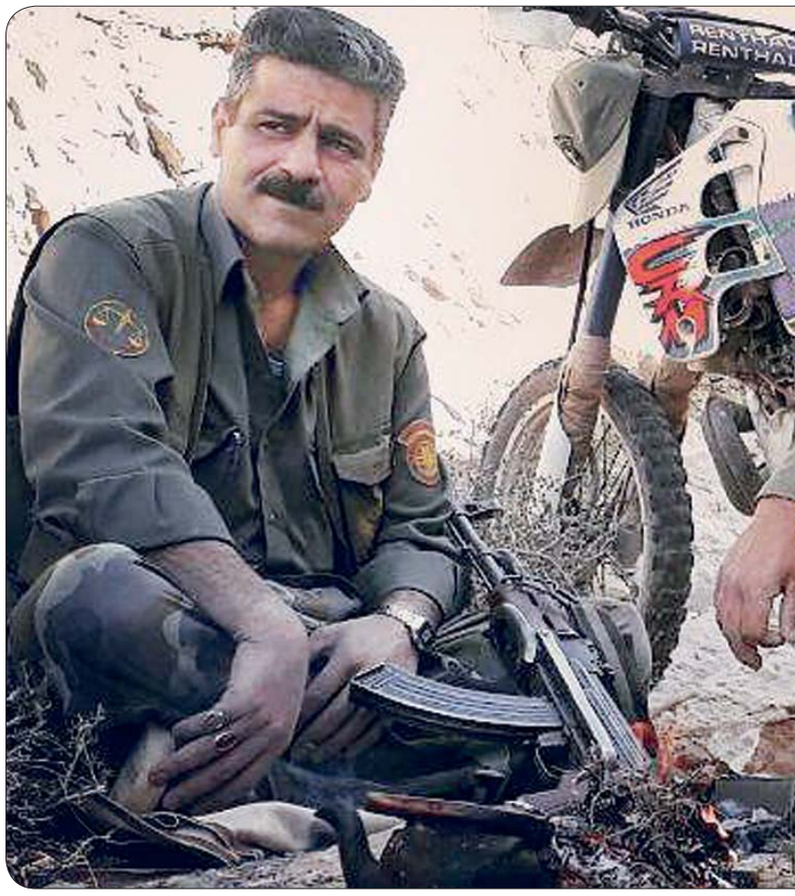


مبارک رمضان هم اشـاره می‌کند. «از ۵ صبح مأمور به بیابان می‌رود و تا اذان در بیابان هست. چون بعضی شکارچیان سوءاستفاده می‌کنند و می‌گویند محیط‌بان روزه است و احتمالا خوابیده، پس فرصت خوبی برای شکار است. اما ما همچنان وظیفه‌مان را انجام می‌دهیم و باید هشیاری خود را حفظ کنیم.» در واقع می‌توان گفت کار محیط‌بانان در ماه رمضان بیشتر هم می‌شود.

خطر در کمین آهوان «چراغی» شده!

«هر کسی دوست دارد منطقه خودش را ارتقا دهد. من سـال گذشـته ۵۰۰ آهو در این منطقه داشته‌ام، دوسـت دارم امسال ۶۰۰ آهو داشته باشم. وقتی هم

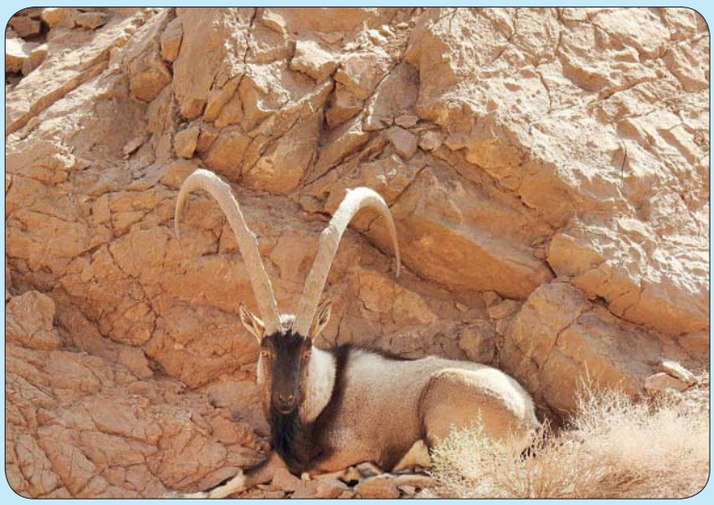


بخواهی ۶۰۰ تا بشـود، باید شـب‌بیداری و سختی بکشـی. چون خیلی از شکارچیان در کمین حیوانات مناطق حفاظت‌شده هستند.» به گفته شکوهی یکی از روش‌های شـکارچیان این است که شب می‌آیند در جاده که آهو اصطلاحا «چراغی» شود و با ماشین بـه آن بزنند. «آهو وقتی با نوربالا مواجه می‌شـود، مـات در جایش می‌ایسـتد و خیلی راحت می‌توانند بـا ماشـین زیرش کنند. یکی دیگـر از خطراتی که حیواناتی مانند آهو با آن روبه‌رو هستند، این است که ممکن است طعمه سگ‌های ولگرد در اطراف شوند و باید برای این سگ‌ها فکری شود.» جواد می‌گوید این‌که از حیوانات در برابر شکارچیان و عوامل مختلف محافظـت می‌کند، لذت زیـادی برایش دارد و همه سختی‌ها را برای همین تحمل می‌کند. «من این کار را خیلی دوست دارم، حتی اگر دو روز هم خانه نروم از علاقه‌ام کم نمی‌شود. به خانه که می‌روم، دلم برای اینجا تنگ می‌شـود و دوست دارم دوباره بیایم. البته دوری از خانواده دشواری‌های خاص خودش را دارد، مثلا دخترم چهار سـاله است و هر بار که می‌خواهم به محل خدمت بیایم، ناراحت می‌شود و می‌گوید من هم می‌خواهم با تو بیایم.»

محیط‌بان جوان از سـختی شیفت‌های کاری‌اش می‌گوید و البته سریع اضافه می‌کند که رئیس جدید از لحاظ مالی هوای بچه‌ها را دارد و شـرایط بسـیار بهتر شده است. «میزان اضافه‌کار مامورها بیشتر شده و در مقابل، کار بیشتری هم از آنها خواسته می‌شود. انتصاب‌ها حساب‌شـده‌تر از قبل اسـت و در مسائل مختلف، از همه بچه‌ها مشـورت گرفته می‌شـود تا کار نهایـی نتیجه‌بخش‌تر باشـد. امیدوارم امسـال حیات‌وحش خوب باشد.»

شکوهی خاطرات فراوانی از محیط‌بانی دارد

شکار شکارچی با آب قند!



یک بار با یکی از همکاران در منطقه‌ای بین انار و مهریز بودیم. تابستان هم بود و گفتیم تا هوا گرم نشـده، برویم گشـتی در محل بزنیم و بیاییم. حدود صد کیلومتر راه داشـتیم. در مسیر دیدیم یک‌ماشین بین دو کوه رفته و بیرون نیامده. آن روز هم ما فقط آب و قند همراه داشـتیم. هوا هم بسـیار گرم بود. تصمیم گرفتیم همان جا مخفی شویم تا شکارچی بیرون بیاید و دستگیرش کنیم. چون اگر می‌خواستیم سمتشان برویم فرار می‌کردند. کاری که ما کردیم این بود که روی موتورمان یک پتو انداختیم و خودمان زیر پتو پنهان شـدیم. قندها را در آب می‌ریختیم و می‌خوردیم تا گرسـنه نشـویم. یخ هم نداشتیم و آب گرم بود. همکارم می‌خندید و می‌گفت امروز با این آب قند شکارچی هم می‌گیریم. تا هشت و نیم شب منتظر نشستیم تا بالاخره یک مرد از پشت کوه بیرون آمد. یک تیر هوایی زدیم و از آنجا که موتورمان قوی اسـت، فهمیدند که نمی‌توانند فرار کنند و تسـلیم شـدند. دو نفر را دسـتگیر کردیم که یک «کل» شـکار کرده بودند. خیلی روز سـخت و وحشـتناکی بود، از هفت صبح تا هشت‌ونیم شب در آن گرما زیر پتو کمین کرده بودیم که شـکارچی بیرون بیاید. اگر کوچک‌ترین حرکتی می‌کردیم ما را می‌دیدند و فرار می‌کردند، چاره‌ای جز این کار نبود. شکارچی‌ها معمولا شکار می‌کنند و منتظر می‌شوند هوا تاریک شـود و بعد فرار می‌کنند. نکته مهم این اسـت که نباید در دو کیلومتری شـکارچی کمین کنید که شـما را ببینـد و پـا بـه فـرار بگذارد. باید او را غافلگیر کنید و در چند ثانیه طوری شـوک وارد کنید که اصلا کار به تعقیب و گریز نرسـد. نباید به آنها فرصت فکر کردن و نقشـه کشـیدن داد. البته درگیری‌های ما با شـکارچیان همیشـه هم ختم به خیر نمی‌شـود و متاسـفانه گاهی پیش می‌آید که با وجود تلاشی که می‌کنیم، نمی‌توانیم موفق شـویم. مثلا یک شـب دنبال دو نفر کردیم که سـوار موتور قاچاق بودند و آهوی کوچک (جبیر) زده بودند. دقیقا هشـت تا تیر به سـمت ما شـلیک کردند که خوشـبختانه به ما برخورد نکرد. ما دو نفر بودیم و آنها چهار نفر. در نهایت مجبور شـدیم رهایشـان کنیم. در بیابان پنهان شدند و صبح فرار کردند.

